



## حضرت زهرا (س) در مسجد و پاسخ ابوبکر به ایشان

خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها پاسخ ابوبکر به دختر پیغمبر

«اطلع الشیطان راسه من مغرزه صارخا لکم فوجدکم لدعائه مستجیین» (1) «از خطبه دختر پیغمبر» در عصر پیغمبر (ص) و صدر اسلام، مسجد تنها مرکز دادخواهی بود. هر کس از صاحب قدرتی شکایتی داشت، هر کس حقی را از دست داده بود، هر کس از حاکم یا زمامدار، رفتاری دور از سنت پیغمبر می‌دید، شکوه خود را بر مسلمانان عرضه می‌کرد، و آنان مکلف بودند تا آنجا که می‌توانند او را یاری کنند و حق او را بستانند. از دختر پیغمبر حقی را گرفته و با گرفتن این حق سنتی را شکسته بودند. او می‌دید نزدیک است حکومت در اسلام، رنگ نژاد و قبیله را به خود بگیرد (کاری که سی سال بعد صورت گرفت). مهاجران که از تیره قریش‌اند انصار را از صحنه سیاست بیرون راندند. انصار که خود یاوران پیغمبر بودند، پس از وی خواهان زمامداری گشتند. قریش در دوره پیش از اسلام خود را عنصری ممتاز می‌دانست و امتیازاتی برای خویش پدید آورد. با آمدن اسلام آن امتیازها از میان رفت. اکنون این مردم بار دیگر گردن افراشته‌اند و ریاست مسلمانان را حق خود می‌دانند، آنهم نه بر اساس امتیازات معنوی چون علم، تقوی و عدالت بلکه تنها بدین جهت که از قریش‌اند. دختر پیغمبر (ع) نمی‌توانست برابر این اجتهادها یا بهتر بگوئیم نوآوری‌ها، آرام و یا خاموش بنشیند. باید مسلمانان را از این سنت‌شکنی‌ها برحذر دارد، اگر پذیرفتند چه بهتر و اگر نه نزد خدا معذور خواهد بود. این بود که خود را برای طرح شکایت در مجمع عمومی آماده ساخت. در حالیکه جمعی از زنان خویشاوندش گرد وی را گرفته بودند، روانه مسجد شد. نوشته‌اند: چون به مسجد می‌رفت راه رفتن او به راه رفتن پدرش پیغمبر می‌ماند. ابوبکر با گروهی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بود. میان فاطمه (ع) و حاضران چادری آویخته‌اند. دختر پیغمبر نخست ناله‌ای کرد که مجلس را لرزاند و حاضران به گریه افتادند، سپس لختی خاموش ماند تا مردم آرام گرفتند و خروش‌ها خوابید آنگاه سخنان خود را آغاز کرد (2). این سخنرانی، تاریخی، شیوا، بلیغ، گله‌آمیز، ترساننده و آتشین است. قدیمترین سند که نویسنده این کتاب در دست دارد، و این خطبه در آن ضبط شده کتاب «بلاغات النساء» گرد آورده ابوالفضل احمد بن ابی طاهر مروزی متولد 204 و متوفای 280 هجری قمری است. کتاب او چنانکه از نامش پیداست مجموعه‌ای از خطبه‌ها، گفته‌ها و شعرهای زنان عرب در عهد اسلامی است. کتاب با خطبه‌ای نکوهش آمیز از عایشه دختر ابی بکر آغاز می‌شود، و دومین خطبه از آن گفتار زهرا (ع) است. احمد بن ابی طاهر این خطبه را به دو صورت و با دو روایت ضبط کرده است، اما در سندهای متأخر از او هر دو فقره در هم آمیخته است و خطبه به یک صورت که شامل هر دو قسمت است دیده می‌شود. نویسنده در رعایت کلمات او نوشته احمد بن ابی طاهر و در رعایت ترتیب متن، از کشف الغمه نوشته علی بن عیسی اربلی متوفای 693 هجری قمری پیروی کرده است. درباره سند و متن این خطبه از دیر باز (سالها پیش از احمد بن ابی طاهر) گفتگوها رفته است. احمد بن ابی طاهر گوید: به ابوالحسن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب گفتم: مردم گمان دارند این خطبه با چنین بلاغت از آن فاطمه نیست و بر ساخته ابو العیناء است. وی در پاسخ گفت: من پیرمردان آل ابو طالب را دیدم که این خطبه را از پدران خود روایت می‌کردند، و به فرزندان خویش تعلیم می‌دادند. پدر من از جدم این خطبه را از دختر پیغمبر روایت کرده است. بزرگان شیعه پیش از آنکه جد ابو العیناء متولد شود، آنرا روایت می‌کردند و به یکدیگر درس می‌دادند. سپس گفت: چگونه آنان خطبه فاطمه را انکار می‌کنند و خطبه عایشه را به هنگام مرگ پدرش می‌پذیرند. (3) ابن ابی الحدید نیز این گفتگو را به همین صورت از سید مرتضی و او از مرزبانی و او به اسناد خود از عبید الله پسر احمد بن ابی طاهر آورده است (4). چنانکه دیدیم به نقل مؤلف بلاغات النساء (در هر سه نسخه کتاب که در دست نویسنده است) (5) این گفتگو بین او و ابوالحسن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب رخ داده. لیکن پذیرفتن این روایت با این سند، دشوار می‌نماید، بلکه غیر قابل قبول است. زید بن علی بن الحسن به سال یکصد و بیست و دو شهید شده و احمد بن ابی طاهر چنانکه نوشته به سال 204 هجری قمری دنیا آمده پس نمی‌توان گفت او چنین پرسشی را از زید بن علی بن حسین (ع) کرده است. مسلماً نویسندگان حدیث را در ضبط سند سهوی دست داده است. تا آنجا که تتبع کرده‌ام تنها عالم رجالی معاصر آقای شیخ محمد تقی شوشتری این اشتباه را دریافته و نوشته است این گفتگو بین احمد بن ابی طاهر و زید بن علی بن الحسن بن زید است (6) و مؤید این نظر این است که مؤلف بلاغات النساء در جای دیگر کتاب خود حدیثی از زید بن علی بن حسین بن زید العلوی آورده و این هر دو زید یکی است (7). و شگفت است که چنین اشتباه در دو چاپ بلاغات النساء باقی مانده و شگفت‌تر اینکه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز راه یافته است. به هر حال این خطبه گذشته از این سند قدیمی در کتاب‌های معتبر علمای شیعه و سنت و جماعت ضبط است. گمان دارم بعض نویسندگان سیرت و محدثان سنت و جماعت (اگر خدای نخواست دستخوش هوای نفس نشده‌اند) از آن جهت چنین خطبه‌ای را بر ساخته دانسته‌اند، که فراوان از آرایش‌های لفظی و معنوی و مخصوصاً صنعت سجع برخوردار است. اینان می‌پندارند که راه سخنرانی در جمع مردم خطبه بخواند، گفتار او نثر مرسل خواهد بود. بخصوص که گوینده در مقام طرح شکایت و دادخواهی باشد. اگر موجب توهن همین است و خرده‌گیری اینان نه از راه حسد و کین است، باید گفت حقیقت نه چنین است. در خطبه دختر پیغمبر تشبیه، استعاره و کنایه به کار رفته است. نظیر چنین صنعت‌های لفظی و معنوی را در گفتارهای کوتاه صحابه و مردم حجاز در صدر اسلام، فراوان می‌بینیم، چه رسد به خانواده پیغمبر. از صنعت‌های لفظی، موازنه، ترصیع، تضاد و بیشتر از همه سجع در این سخنرانی موجود است. هنر سجع گوئی در خاندان پیغمبر امری طبیعی بوده است. ما می‌دانیم پیش از اسلام سخن به سجع گفتن در مکه رواج داشت. نخستین دسته از آیات مکی قرآن کریم فراوان از این صنعت برخوردار است. دختر پیغمبر و شوی او علی بن ابی طالب و فرزندان او به حکم وراثت، و نیز تحت تأثیر آیه‌های قرآن به سجع گوئی خو گرفته بودند. در خطبه‌های علی علیه السلام کمتر عبارتی را می‌بینیم که مسجع نباشد. فرزندان او نیز چنین بوده‌اند. هنگامی که زینب (ع) در مجلس پسر زیاد به زشت‌گوئی او پاسخ می‌داد گفت: - «مهرتر ما را کشتی! از خویشانشم کسی نهشتی! نهال ما را شکستی! ریشه ما را از هم گسستی! اگر درمان تو این است آری چنین است!». (8) ابن زیاد گفت «سخن به سجع می‌گوید؛ پدرش نیز سخن‌های مسجع می‌گفت.» گذشته از خاندان هاشم بیشتر مردان و زنان تیره عبد مناف نیز از این هنر برخوردار بودند. روزی که معاویه می‌خواست فرزندش یزید را نامزد خلافت کند از عبد الله پسر زبیر پرسید چه می‌گوئی؟ پاسخ داد: - فاش می‌گویم نه در نهان. آنرا که راست گوید برادرت بدان. پیش از آنکه پشیمان شوی ببینیش! و نیک بنگر آنگاه قدم نه فرا پیش! چه پیش از قدم نهادن نگرستن باید، و پیش از پشیمان شدن اندیشیدن شاید. معاویه خندید و گفت: «هاله مکاء، دی بء، سجع گفت، آموخته‌ام، نانا، بد، سجع داد؛ نیست.» (9) باری نویسنده کوشیده است در برگردان این خطبه به نثر فارسی تا آنجا که می‌تواند هنرهای لفظی و معنوی را نگاهدارد. مخصوصاً هنر سجع را تا حد ممکن رعایت کرده است و اگر در فقره‌هایی از ترجمه لفظ به لفظ منصرف شده به خاطر رعایت این ظرافت‌ها بوده است:

ستایش خدای را بر آنچه ارزانی داشت. و سپاس او را بر اندیشه نیکو که در دل نگاشت. سپاس بر نعمت‌های فراگیر که از چشمه لطفش جوشید. و عطا‌های فراوان که بخشید. و نثار احسان که پیاپی پاشید. نعمت‌هایی که از شمار افزون است. و پاداش آن از توان بیرون. و درک نهایتش نه در حد اندیشه ناموزون. سپاس را مایه فروزی نعمت نمود. و ستایش را سبب فراوانی پاداش فرمود. و به درخواست پیاپی بر عطای خود بیفزود. گواهی می‌دهم که خدای جهان یکی است. و جز او خدائی نیست. ترجمان این گواهی دوستی بی‌آلایش است. و پایندان این اعتقاد، دل‌های با بینش. و راهنمای رسیدن بدان، چراغ دانش. خدایی که دیدگان او را دیدن نتوانند، و گمانها چونی و چگونگی او را ندانند. (10) همه چیز را از هیچ پدید آورد. و بی نمونه‌ای انشا کرد. نه به آفرینش آنها نیازی داشت. و نه از آن خلقت سودی برداشت. جز آنکه خواست قدرتش را آشکار سازد. و آفریدگان را بندهوار بنوازد. و بانگ دعوتش را در جهان اندازد. پاداش را در گرو فرمانبرداری نهاد. و نافرمانان را به کیفر بیم داد. تا بندگان را از عقوبت برهاند، و به بهشت کشاند. گواهی می‌دهم که پدرم محمد بنده او و فرستاده اوست. پیش از آنکه او را بیافریند برگزید. و پیش از پیمبری تشریف انتخاب بخشید و به نامیش امید که می‌سزید. و این هنگامی بود که آفریدگان از دیده نهان بودند. و در پس پرده بیم نگران. و در پهنه بیابان عدم سرگردان. پروردگار بزرگ پایان همه کارها را دانا بود. و بر دگرگونی‌های روزگار محیط بینا. و به سرنوشت هر چیز آشنا. محمد (ص) را بر انگیخت تا کار خود را به اتمام و آنچه را مقدر ساخته به انجام رساند. پیغمبر که درود خدا بر او باد دید: هر فرقه‌ای دینی گزیده. و هر گروه در روشنائی شعله‌ای خزیده. و هر دسته‌ای به بتی نماز برده. و همگان یاد خدائی را که می‌شناسند از خاطر سترده‌اند (11). پس خدای بزرگ، تاریکی‌ها را به نور محمد روشن ساخت. و دل‌ها را از تیرگی کفر بپرداخت. و پرده‌هایی که بر دیده‌ها افتاده بود به یکسو انداخت. سپس از روی گزینش و مهربانی جوار خویش را بدو ارزانی داشت. و رنج این جهان که خوش نمی‌داشت، از دل او برداشت. و او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت. و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت. و طفرای مغفرت و رضوان را به نام او نگاشت. درود خدا و برکات او بر محمد (ص) پیمبر رحمت، امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان و امت‌باد. سپس به مجلسیان نگریمست و چنین فرمود: شما بندگان خدا! نگاهبانان حلال و حرام، و حاملان دین و احکام، و امانت‌داران حق و رسانندگان آن به خلیق. حقی را از خدا عهده دارید. و عهده‌ی را که با او بسته اید بدرفتار. ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت. و تاویل کتاب الله را به عهده ما گذاشت. حجت‌های آن آشکار است، و آنچه درباره ماست پدیدار. و برهان آن روشن. و از تاریکی گمان به کنار. و آوای آن در گوش مایه آرام و قرار. و پیروی اش راهگشای روضه رحمت پروردگار. و شنونده آن در دو جهان رستگار. (12) دلیل‌های روشن الهی را در پرتو آیت‌های آن توان دید. و تفسیر احکام واجب او را از مضمون آن باید شنید. حرام‌های خدا را بیان دارنده است. و حلال‌های او را رخصت دهنده. و مستحبات را نماینده. و شریعت را راهگشایند. و این همه را با رساترین تعبیر گوینده. و با روشن‌ترین بیان رساننده. سپس ایمان را واجب فرمود. و بدان زنگ شرک را از دل‌هاتان زدود (13). و با نماز خودپرستی را از شما دور نمود. روزه را نشان دهنده دوستی بی‌آمیغ ساخت. و زکات را مایه افزایش روزی بی دریغ. و حج را آرماینده درجات دین. و عدالت را نمودار مرتبه یقین. و پیروی ما را مایه وفاق. و امامت ما را مانع افتراق. و دوستی (14) ما را عزت مسلمانی. و بازداشتن نفس (15) را موجب نجات، و قصاص (16) را سبب بقاء زندگانی. (17) وفاء به نذر را موجب آموزش کرد. و تمام پرداختن پیمانه و وزن را مانع از کم فروشی و کاهش. فرمود می‌خوارگی نکنند تا تن و جان از پلیدی پاک سازند و زنان پارسا را تمهت زنند، تا خویششان را سزاوار لعنت (18) نسازند. دزدی را منع کرد تا راه عفت پویند. و شرک را حرام فرمود تا به اخلاص طریق یکتاپرستی جویند «پس چنانکه باید، ترس از خدا را پیشه گیرید و جز مسلمان ممیرید! آنچه فرموده است به جا آرید و خود را از آنچه نهی کرده بازدارید که «تنها دانایان از خدا می‌ترسند» (19). سپس گفت: مردم. چنانکه در آغاز سخن گفتم: من فاطمه‌ام و پدرم محمد (ص) است «همانا پیمبری از میان شما به سوی شما آمد که رنج شما بر او دشوار بود، و به گرویدنتان امیدوار و بر مؤمنان مهربان و غمخوار». اگر او را بشناسید می‌بینید او پدر من است، نه پدر زنان شما. و برادر پسر عمومی من است نه مردان شما. او رسالت‌خود را به گوش مردم رساند. و آنان را از عذاب الهی ترساند. فرق و پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست. و شوکت بت و بت‌پرستان را درهم شکست (20). تا جمع کافران از هم گسیخت. صبح ایمان دمید. و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید. زبان پیشوای دین در مقام شد. و شیاطین سنخور لال. در آن هنگام شما مردم بر کنار مغاک از آتش بودید خوار. و در دیده همگان بیمقدار. لقمه هر خورنده. و شکار هر درنده. و لگد کوب هر رونده. نوشیدنی تان آب گندیده و ناگوار. خوردنی تان پوست جانور و مردار. پست و ناجیز و ترسان از هجوم همسایه و همجوار. تا آنکه خدا با فرستادن پیغمبر خود، شما را از خاک مذلت برداشت. و سزتان را به اوج رفعت افراشت. پس از آنهمه رنجه‌ا که دید و سختی که کشید. رزم آوران ماجراجو، و سرکشان درنده خو. و جهودان دین به دنیا فروش، و ترسایان حقیقت نانیوش، از هر سو بر وی تاختند. و با او نرد مخالفت باختند (21). هر گاه آتش کینه افروختند، آنرا خاموش ساخت. و گاهی که گمراهی سر برداشت، یا مشرکی دهان به ژاژ انباشت، برادرش علی را در کام آنان انداخت. علی (ع) باز نایستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت. و کار آنان با دم شمشیر بساخت. او این رنج را برای خدا می‌کشید. و در آن خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر را می‌دید. و مهتری اولیای حق را می‌خرید. اما در آن روزها، شما در زندگانی راحت آسوده و در بستر امن و آسایش غنوده بودید (22). چون خدای تعالی همسایگی پیمبران را برای رسول خویش گزید، دو روئی آشکار شد، و کلاهی دین بی خریدار. هر گمراهی دعوی دار و هر گمنامی سالار. و هر یاهو گوئی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمینگاه خود سر بر آورد و شما را به خود دعوت کرد. و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فریبش خزیدید. و به آواز او رقصیدید. هنوز دو روزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ما خاموش نگشته، آنچه ناپاست، گردید. و آنچه از آنتان نبود بردید. و بدعتی بزرگ پدید آوردید (23). به گمان خود خواستید فتنه برنخیزد، و خونی نریزد، اما در آتش فتنه فتادید. و آنچه کشتید به باد دادید. که دوزخ جای کافرانست. و منزلگاه بدکاران. شما کجا؟ و فتنه خواباندن کجا؟ دروغ می‌گوئید! و راهی جز راه حق می‌پوئید! و گرنه این کتاب خداست میان شما! نشانه‌هایش بی کم و کاست هویدا. و امر و نهی آن روشن و آشکار. آیا دوری جز قرآن می‌گیرید؟ یا ستمکارانه گفته شیطان را می‌پذیرید؟ «کسیکه جز اسلام دینی پذیرد، روی رضای پروردگار نبیند. و در آن جهان با زیانکاران نشیند» (24) چندان درنگ نکردید که این ستور سرکش رام و کار نخستین تمام گردد. نوائی دیگر ساز و سخنی جز آنچه در دل دارید آغاز کردید! می‌پندارید ما میرائی نداریم. در تحمل این ستم نیز بردباریم. و بر سختی این جراحت پایداریم. مگر به روش جاهلیت می‌گرایید؟ و راه گمراهی می‌پیمایید؟ «برای مردم با ایمان چه دوری بهتر از خدای جهان؟» ای مهاجران! این حکم خداست که میراث مرا برانید و حرمت مرا نپایند؟ پسر ابو قحافه! خدا گفته تو از پدر ارث بری و میراث مرا از من ببری؟ این چه بدعتی است در دین می‌گذارید! مگر از داور روز رستاخیز خبر ندارید (25). اکنون تا دیدار آن جهان این ستور آماده و زین بر نهاده (26) ترا ارزانی! وعده‌گاه، روز رستاخیز! خواهان محمد (ص) و داور خدای عزیز! آتروز ستمکار رسوا و زیانکار و حق ستمدیده برقرار خواهد شد! به زودی خواهید دید که هر خبری را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی. پس به روضه پدر نگریمست و گفت: رفتی و پس از تو فتنه برپا شد کین‌های نهفته آشکار شد این باغ خزان گرفت و بی برگشت و بین جمع به هم فتاد و تنها شد (27) ای گروه مؤمنین! ای یاوران دین! ای پشتیبانان اسلام! چرا حق مرا نمی‌گیرید؟ چرا دیده به هم نهاده و ستمی را که به من می‌رود می‌پذیرید؟ مگر نه پدرم فرمود احترام فرزند حرمت پدر است؟ چه زود رنگ پذیرفتید. و بی درنگ در غفلت خفتید. پیش خود می‌گوئید محمد (ص) مرد، آری مرد و جان به خدا سپرد! مصیبتی است بزرگ و اندوهی است سترگ. شکافی است که هر دم گشاید. و هرگز به هم نیاید. فقدان از زمین را لباس ظلمت پوشاند و گزیدگان خدا را به سوک نشاند. شاخ امید بی‌بر و کوه‌ها زیر و زیر شد. حرمت‌ها تباه و حریم‌ها بی‌پناه ماند. اما نه چنانست که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی‌خبر مانید. قرآن در دسترس ماست شب و روز می‌خوانید. چرا و چگونه معنی آنرا نمی‌دانید؟ که پیمبران پیش از او نیز مردند و جان به خدا سپردند (28). محمد جز پیغمبری نبود. پیغمبرانی پیش از او آمدند و رفتند. اگر او کشته شود یا بمیرد شما به گذشته خود باز می‌گردید؟ کسی که چنین کند خدا را زبانی نمی‌رساند. و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. آوه! پسران قبیله (29) پیش چشم شما میراث پدرم ببرند! و حرمت را ننگرند! و شما همچون بیهوشان فریاد مرا نانیوشان؟ حالیکه سربازان دارید با ساز و برگ فراوان و اثاث و خانه‌های آبادان (30). امروز شما گزیدگان خدا، پشتیبانان دین، و یاوران پیغمبر و مؤمنین، و حامیان اهل بیت طاهرنید! شما نیستید که با بت‌پرستان عرب در افتادید! و برابر لشکرهای گران ایستادید! چند که از ما فرمانبردار، و در راه حق پایدار بودید، نام اسلام را بلند، و مسلمانان را ارجمند، و مشرکان را تار و مار، و نظم را برقرار، و آتش جنگ را خاموش، و کافران را حلقه بندگی در گوش کردید. اکنون پس از آنهمه زبان آوری دم فرو بستید، و پس از پیش روی واپس نشستید (31) آنهم برابر مردمی که پیمان خود را گسستند. و حکم خدا را کار نیستند. «از اینان بیم مدارید، تا هستی. از خدا بترسید اگر حق پرتستید!» اما جز این نیست که به تن آسانی خو کرده‌اید. و به سایه امن و خوشی رخت برده‌اید. از دین خسته‌اید و از جهاد در راه خدا نشسته‌اید و آنچه را شنیده کار نبسته (32) بدانید که: گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبرپاش نشیند گرد (33) من آنچه شرط بلاغ است با شما گفتم. اما می‌دانم خوارید و در چنگال زبونی گرفتار. چه کنم که دلم خونست؟ و بازداشتن زبان شکایت، از طاقت برون! و نیز

می‌گویم برای اتمام حجت بر شما مردم دون! بگیرید! این لقمه گلوگیر به شما ارزانی، و ننگ و حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی باد. اما شما را آسوده نگذارد تا به آتش افروخته خدا بیازدارد! آتشی که هر دم فروزد و دل و جان را بسوزد. آنچه می‌کنید خدا می‌بیند. و ستمکار به زودی داند که در کجا نشیند. من پایان کار را نگرانم و چون پدرم شما را از عذاب خدا می‌ترسانم. به انتظار بنشینید تا میوه درختی را که کشتید بچینید و کیفر کاری را که کردید ببینید (34). پاسخ ابوبکر به دختر پیغمبر «و من یقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا» (35). در آن اجتماع که نیمی مجذوب و نیمی مرغوب بودند، این سخنان آتشین که از دلی دادگار برخاسته چه اثری نهاده است؟ خدا می‌داند. تاریخ و سندهای دست اول جز اشارت‌های مبهم چیزی ثبت نکرده است. اگر هم در ضبط داشته، در اثر دستکاری‌های فراوان به ما نرسیده است. مسلماً گفته‌های دختر پیغمبر، و همسر پسر عموی او در چنان مجمع بدون عکس العمل نبوده است. دختری که هر چه آن مردم در آن روز داشتند از برکت پدر او مادر او بود، پدری که دیروز مرده و امروز حق فرزندش را از وی گرفته‌اند. اگر در چنان جمع مهاجران مصلحت خویش را در آن دیده‌اند که خاموش باشند، انصار چنان نبوده‌اند. آنان ناخرسندی خود را در سقیفه نشان دادند، و این خرده‌گیری محرک خوبی بوده است. اما آنان چه گفته‌اند، و چه شنیده‌اند، همزمان شده‌اند؟ به اعتراض برخاسته‌اند؟ نمی‌دانیم. آیا تنها به افسوس و دریغ بسنده کرده‌اند، خدا می‌داند. شاید گفته‌اند کاری است گذشته. حکومتی روی کار است و باید او را تقویت کرد، و مصلحت مسلمانان در این است که اگر یکدل نیستند باری یک‌باران باشند، چه جز شهر مدینه از همه جا بوی سرکشی به دماغ می‌رسد. اما چنانکه نوشته‌اند (36) **ابوبکر در آن جمع پاسخ دختر پیغمبر را چنین داد (37)**: دختر پیغمبر! پدرت غمخوار مؤمنان و بر آنان مهربان، و دشمن کافران و مظهر قهر یزدان بر ایشان بود. اگر نسب او را بجوئیم، او پدر تو است نه پدر دیگر زنان. برادر پسر عموی تو است نه دیگر مردان. در دیده او از همه خویشاوندان برتر، و در کارهای بزرگ او را یاور بود. جز سعادت‌مند شما را دوست ندارد و جز پست نژاد تخم دشمنی تان را در دل نکارد. شما در آن جهان ما را پیشوا و به سوی بهشت رهگشاییید. من چه حق دارم که پسر عمت را از خلافت بازدارم! اما فدک و آنچه پدرت به تو داده اگر حق تو است و من از تو گرفته‌ام ستمکارم. اما میراث، می‌دانی پدرت گفته است: «ما پیمبران میراث نمی‌گذاریم. آنچه از ما بماند صدقه است». و نیز گوید: «سلیمان از داود ارث برد» (39) این دو پیمبرند و ارث نهاده و ارث برند. آنچه به ارث نمی‌رسد پیمبری است نه مال و منال. چرا ارث پدرم را از من می‌گیرند. آیا در کتاب خدا فاطمه دختر محمد (ص) از این حکم بیرون شده است؟ اگر چنین آیه‌ای است بگو تا ببذیرم. -دختر پیغمبر گفتار تو بی‌بینه است و منطق تو زبان نبوت. کسی را چه رسد که سخن تو را نپذیرد؟ و چون منی چگونه تواند بر تو خرده گیرد؟ شوهرت میان من و تو داوری خواهد کرد (40). اما ابن ابی الحدید عکس العمل خطبه را به صورتی دیگر نوشته است. وی نویسد ابوبکر در پاسخ سخنان زهرا (ع) گفت: دختر پیغمبر! به خدا هیچیک از آفریدگان خدا را بیشتر از پدرت دوست نمی‌دارم! روزی که پدرت مرد دوست داشتم آسمان بر زمین فرود آید. به خدا دوست دارم عایشه بی‌نوا شود و تو مستمند نباشی. چگونه ممکن است من حق همه را بدهم و درباره تو ستم کنم. تو دختر پیغمبری! این مال از آن پیغمبر نبود مال همه مسلمانان بود. پدرت آن را در راه خدا می‌دادا و نیاز مردمان را به آن برطرف می‌ساخت. پس از مرگ او من نیز مانند او رفتار خواهم کرد. -به خدا سوگند هیچگاه با تو سخن نخواهم گفت. -به خدا سوگند از تو دست بر نخواهم داشت. -به خدا سوگند ترا نفرین می‌کنم. -به خدا سوگند در حق تو دعا نمی‌کنم (41). و نیز ابن ابی الحدید از محمد بن زکریا حدیث کند که چون ابوبکر خطبه دختر پیغمبر را شنید بر او گران آمد. پس به منبر رفت و گفت: مردم چرا به هر سخنی گوش می‌دهید؟! چرا در روزگار پیغمبر چنین خواست‌هائی نبود؟! هر کس از این مقوله چیزی شنیده بگوید. هر کس دیده گواهی دهد. روباهی را ماند که گواه او دم اوست می‌خواهد فتنه خفته را بیدار کند. از درماندگان یاری می‌خواهند. از زنان کمک می‌گیرند. ام طحال (42) را مانند که بدکاری را از همه چیز بیشتر دوست داشت. من اگر بخوام می‌گویم و اگر بگویم آشکار می‌گویم! لیکن چندان که مرا واگذارند خاموش خواهم بود. شما گروه انصار! سخن نابخردان شما را شنیدم! شما بیشتر از دیگران باید رعایت فرموده پیغمبر را بکنید! چه شما بودید که او را پناه دادید و یاری کردید. من دست و زبانم را از کسی که سزاوار مجازات نباشد کوتاه خواهم داشت. پس از این سخنان بود که دختر پیغمبر به خانه بازگشت. ابن ابی الحدید گوید: این سخنان را بر نقیب ابویحیی، بن ابو زید بصری خواندم و گفتم: -ابوبکر به چه کسی کنایه می‌زند؟ -کنایه نمی‌زند به صراحت می‌گوید. -اگر سخن او صریح بود از تو نمی‌پرسیدم. خندید و گفت: -مقصودش علی است. -روی همه این سخنان تند به علی است؟ -بله! پسرکم! حکومت است! -انصار چه گفتند؟ -از علی طرفداری کردند. اما او ترسید فتنه برخیزد و آنان را نهی کرد. (43) به راستی در آئروز خلیفه وقت چنین سخنانی گفته است؟ آیا فاطمه (ع) در مسجد حاضر بوده و شنیده است که به شوهر وی، پسر عموی پیغمبر و نخستین مسلمان، چنین بی حرمتی روا داشته‌اند؟ آیا درایت، کاردانی و مصلحت اندیشی رخصت می‌داده است که خلیفه در مجمع مسلمانان چنان سخنانی بگوید؟ و اگر این سخنان گفته شده عکس العمل آن در حاضران چه بوده است؟ پذیرفته‌اند؟ به اعتراض برخاسته‌اند؟ خاموش نشسته‌اند؟ آیا می‌توان گفت این کلمات بر ساخته است. ابن ابی الحدید و نقیب بصری شیعه نبودند، پس این گفتگوها تنها از طریق شیعه ضبط نشده. آیا نمی‌توان گفت معتزلیان چنین داستانی را ساخته و به خلیفه نسبت داده‌اند؟ البته نه. آنان در این کار چه سودی داشته‌اند؟ اما اگر آن روز سخنانی به اعتراض در میان آمده، و هیچ بعید نیست که گفته شده باشد، باید گفت ممانعت از پیدا شدن مخالفت‌های بعدی موجب بوده است که قدرت مرکزی مقابل هر کس باشد شدت عمل نشان دهد؟ اگر نتوان برای هر یک از این پرسش‌ها پاسخی قطعی یافت يك نکته روشن است و آن اینکه مرگ پیغمبر برای مسلمانان آزمایشی بزرگ بود. قرآن از پیش، مسلمانان را بدین آزمایش متوجه ساخت که: اگر محمد بمیرد یا کشته شود مبادا شما به گذشته دیرین خود برگردید. دست‌درکاران سیاست و همفکران آنان برای آنچه در آئروزها گفته و کرده‌اند دلیل‌ها نوشته و می‌نویسند. می‌خواهند آنها را با مصلحت مسلمانان هماهنگ سازند: وحدت کلمه باید حفظ شود. اگر گروه هائی به مخالفت با حکومت تازه برخیزند، قدرت مرکزی را ناتوان خواهند کرد. به هر صورت که ممکن است باید آنانرا به جمع مسلمانان برگرداند. ابوسفیان دشمن دیرین اسلام در کمین است و توطئه را آغاز کرده. گاهی به خانه عباس و گاهی به خانه علی می‌رود. می‌خواهد این دو خویشاوند پیغمبر را به مخالفت با خلیفه برانگیزد. اگر ابوسفیان موفق گردد و در داخل مدینه نیز دو دستگی پیش آید و انصار مقابل مهاجران بایستند، آشوبی بزرگ برخواهد خاست. سعد بن عبادہ رئیس طائفه خزرج چشم به خلافت دوخته است. هنوز با خلیفه بیعت نکرده. «انصار» خود را برای رهبری مسلمانان سزاوارتر از مهاجران می‌دانند. اگر در آغاز کار، حکومت سخت نگیرد هر روز از گوشه‌های بانگی خواهد برخاست (44). این توجیه‌ها و مانند آن از همان روزهای نخستین تا امروز صدها بار مکرر شده است. عبارت‌ها گوناگون، و معنی یکی است. آنچه مسلم است اینکه کمتر انسانی می‌تواند با تغییر شرایط سیاسی و اقتصادی منطق خود را تغییر ندهد، و آنرا با وضع حاضر منطبق نسازد. چنانکه در جای دیگر نوشته‌ام (45) می‌توان گفت آن روز که آن گروه چنین کارها را روا شمرند، به زعم خود صلاح مسلمانان را در آن دیدند. اما این صلاح اندیشی به صلاح مسلمانان بود یا نه؟ خود بحثی است. به گمان خود می‌خواستند، اختلاف پدید نشود و فتنه بر نخیزد و یا لاقال کردار خود را چنین توجیه می‌کردند. اما چنانکه نوشتیم، اگر در اجتماعی اصلی مسلم (به هر غرض و نیت که باشد) دگرگون شد، دستاویزی برای آیندگان می‌شود. و آن آیندگان متأسفانه از خود گذشتگی گذشتگان را ندارند. و اگر داشتند مسلماً امروز تاریخ مسلمانی رنگ دیگری داشت. نوشته‌اند چون دختر پیغمبر آن گفتار را در پاسخ خود شنید دل آزرده و خشمناک به خانه رفت و به شوهر خود چنین گفت: پسر ابو طالب تا کی دست‌ها را به زانو بسته‌ای و چون تهمت زدگان در گوشه خانه نشسته‌ای؟ مگر تو نه همان سالار سر پنجه‌ای؟ چرا امروز در چنگ اینان رنجه‌ای؟ پسر ابو قحافه پرده حرمت را درید و نان خورش بچه‌هایم را برید! آشکارا به دشمنی من برخاست و از لجاجت چیزی نکاست! چندانکه دیگر مهاجر و انصار در یاری من نکوشیدند، و دیده حمایت از من پوشیدند. نه یاری دارم نه مدد کاری! خشم خوار رفتم و خوار برگشتم. آن روز زبون شدی که از مرتبه بالا به دون شدی! دیروز شیران را در هم شکستی چرا امروز در به روی خود بستی؟ من گفتم آنچه دانستم. لیکن چیره شدن بر آنان نتوانستم (46). کاش لختی پیش از این خواری می‌مردم، و بر خطائی که رفت دریغ نمی‌خوردیم. اگر سخن به تندی گفتم، یا از اینکه مرا یاری نمی‌کنی بر آشفتنم خدا عذر خواه من باشد! وای بر من که پشتم شکست و یاورم رفت از دست، به خدا شکایت می‌برم، و از پدرم حمایت می‌خواهم، خدایا دست تو بالای دست‌هاست! علی (ع) در پاسخ او گفت: -دختر صفوت عالمیان! و یادگار مهتر پیمبران! غم مخور که وای نه برای تو است، برای دشمن ژاژخای تو است! من از روی سستی در خانه ننشستم، و آنچه توانستم به درستی به کار بستم. اگر ناخورش می‌خواهی روزی تو مضمون است و آن کس که آنرا تعهد کرده مامون! -به خدا واگذار! -به خدا واگذار! (47) این گفتگو را ابن شهر آشوب بدون ذکر سند در مناقب آورده (48) و با اختلافی مختصر در بحار (49) دیده می‌شود. آیا چنین گفتگویی بین دختر پیغمبر و امیر المؤمنین رخ داده است؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟ شیعه برای این دو بزرگوار مقام عصمت قائل است. می‌توان پذیرفت دختر پیغمبر این چنین شوهرش را سرزنش کند؟ آنهم برای ناخورش بچگانش؟ بدیهی است که می‌توان برای این پرسش پاسخی نوشت، و گفته‌ها را توجیه کرد. اما اگر کار توجیه و پاسخ پرسش به بحث‌های منطقی و استدلال‌های دور و دراز بکشد، نتیجه آن بدینجا منتهی می‌شود که قدرت منطق کدام يك از دو طرف بیشتر باشد. یا چگونه بتواند روایات را به سود منطق خویش معنی و یا تاویل نماید. چنین روش از حدود وظیفه پژوهندگان تاریخ بیرونست. آنچه می‌بینم اینست که گفتار منسوب به دختر پیغمبر

پُر از آرایش معنوی و لفظی است، از استعاره، تشبیه، کنایه، طباق، سجع. اگر خطبه از چنین آرایش‌ها برخوردار باشد زیور آنست، سخنی است که برای جمع گفته می‌شود. باید در دل شنونده جا کند. در چنین گفتار، خطیب در عین حال که به معنی توجه دارد به زیبایی آن، و نیز به آرایش لفظ باید توجه داشته باشد. اما گفتگوی گله آمیز زن و شوی چرا باید چنین باشد؟ مگر دختر پیغمبر می‌خواست قدرت خود را در سخنوری به شوی خویش نشان دهد؟ به هر حال به قول معروف در این اگر مگری می‌رود و حقیقت را خدا می‌داند. پی‌نوشتها: 1. شیطان سر از کیمیاگاه خویش بر آورد و شما را بخود دعوت کرد و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید. 2. بلاغات النساء چاپ بیروت ص 23-24. 3. بلاغات النساء ص 4. 23. 4. شرح نهج البلاغه ج 16 ص 252. 5. چاپ بیروت ص 23 چاپ نجف ص 12. چاپ قم ص 12 (که همان افست چاپ نجف است). 6. قاموس الرجال ج 4 ص 259. 7. ص 175 چاپ قم. 8. لقد قلت کلهی. و ابرت اهلی. و قطعت فرعی و اجتننت اصلی. فان یشفک هذا فقد اشتغیت (طبری ج 7 ص 372). 9. انی انادیک و لا اناجیک. ان اخاک من صدقک. فانظر قبل ان تتقدم. و تفکر قبل ان تتمد. فان النظر قبل التقدم و التفکر قبل التندم. (عقد الفريد ج 5 ص 110-111). 10. الحمد لله علی ما انعم. و له الشکر علی ما اهلیم. و التناء بما قدم من عموم نعمة ابتداها. و سبوغ آلاء اسداها. و احسان منن و الاها. جم عن الاحصاء عددها. و نای عن المجازات امدها. و تفاوت عن الادراک ابدھا. -و استنن الشکر بقضائها. و استحمد الی الخلائق باء جزالها. و ثنی بالنذب الی امثالها. و اشهد ان لا اله الا الله. کلمة جعل الاخلاص تاویلها. و ضمن القلوب موصولها. و انار فی الفکره معقولها. الممتنع من الابصار رؤیته. و من الواهم الاحاطة به. 11. ابتدع الاشیاء لا من شیء قبلها. و احتذاها بلا مثال. لغیر فائدة زادته الا اظهارا لقدرتھ. و تعیدا لبریتھ. و اعزازا لدعوتھ. ثم جعل الثواب علی طاعتھ. و العقاب علی معصیتھ. زیادة لعبادة عن نعمتھ. و حیاشا لهم الی جنتھ. و اشهد ان ابی محمدا عبده و رسوله. اختاره قبل ان یجتبلھ. و اصطفاه قبل ان ابعتھ. و سماه قبل ان استنجبه. -اذ الخلائق بالغیوب مکتونه. و بستر الاهاویل مصونة. و بنهایة العدم مقرونة. علما من الله عز و جل بمایل الامور. و احاطة بحوادث الدهور. و معرفة بمواضع المقدور. ابتعثه الله تعالی عز و جل تماما لامرھ. و عزيمة علی امضاء حکمھ. فرای (ص) الامم فرقا فی ادیانها. عکفا علی نیرانها. عابدة لاوتانها منکره لله مع عرفانها. 12. فانار الله عز و جل بمحمد صلی الله علیه ظلمها. و فرج عن القلوب بهمها. و جلی عن الابصار غمھا. ثم قبض الله نبیه صلی الله علیه قبض رافة و اختیار. رغبة بابی صلی الله علیه عن هذه الدار. موضوعا عنه العب و الاوزار محتف بالملائكة الابرار و مجاورة الملك الجبار و رضوان الرب الغفار. صلی الله علی محمد نبی الرحمة. و امینة علی وحیه و صفیه من الخلائق. و رضیه صلی الله علیه و سلم و رحمة الله و برکاته. ثم انتم عباد الله (ترید اهل المجلس) نصب امر الله و نهیه. و حملة دینھ و وحیه. و امناء الله علی انفسکم و بلغاؤه الی الامم. -زعمت حقا لکم لله فیکم عهد، قدمه الیکم. و نحن بقیة استخلفنا علیکم. و معنا کتاب الله، بینة بصائرھ. و آی فینا منکشفة سرائرھ. و برهان منجلیه ظواهرھ. مديم البرية اسماعه. قائد الی الرضوان اتباعه مؤد الی النجاة استماعه. 13. فیه بیان حجج الله المنورة. و عزائمه المفسرة و محارمه المحذرة و تبیانہ الجالیة. و جملة الکافیة. و فضائله المندوبة و رخصه الموهوبة. و شرائعه المکتوبة. ففرض الله الایمان تطهیرا لکم من الشکر. 14. در بعض مصادر متاخر بجای «حب دوستی» «جهاد» آمده و مناسبتر می‌نماید. 15. صبر را که در لغت بمعنی شکیبائی است بمعنی دیگر آن (باز داشتن نفس از هوی و هوس) گرفته‌ام. (رجوع به تفسیر التبیان ج 1 ص 201. ذیل «و استعینوا بالصبر و الصلاة» شود). 16. اشارت است به آیه 179 سوره بقره. 17. و الصلاة تنزیها عن الکبر. و الصیام تثبیتا للاخلاص. و الزکاة تزبییدا فی الرزق. و الحج تسلیة للدين. و العدل تنسکا للقلوب. و طاعتنا نظاما. و امامتنا امنا من الفرقة. و حینا عزا للاسلام. و الصبر منجاة. و القصاص حقا للدماء. 18. اشارت است به آیه 23 سوره نور «ان الذين یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنيا و الآخرة و لهم عذاب عظیم». 19. و الوفاء بالنذر تعرضا للمغفرة. و توفیة المکابیل و الموازین تغییرا للبخسة. و النهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس. و قذف المحصنات اجتنابا للعة. و ترک السرق ایجابا للعة. و حرم الله عز و جل الشکر اخلاصا له بالربوبیة. «فاثقا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون» (از آیه 101 آل عمران) و اطیعوه فیما امرکم به و نهاکم عنه فانه «انما یخشی الله من عباده العلماء» -سوره فاطر: آیه 28). 20. ثم قالت: ایها الناس. انا فاطمة و ابی محمد. اقولها عودا علی بدء. «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم». -توبه: 129-فان تعرفوه تجدوه ابی دون آباتکم. و اخابن عمی دون رجالکم. فبلغ النذارة. صادعا بالرسالة. مانلا عن مدرجة المشرکین. ضاربا لثیجهم. أخذا بکظمهم. یهشم الاصنام و ینکث الهام. 21. حتی هزم الجمع و ولو الدبر. و تفری اللیل عن صبحه. و اسفر الحق عن محضه. و نطق زعیم الدین. و خرست شقاشق الشیاطین. و کنتم علی شفا حفرة من النار. مذقة الشارب. و نهرة الطامع و قیسة العجلان. و موطا الاقدام. تشربون الطرق. و تقتاتون الورق. اذلة خاسئین. تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم. فانقذکم الله برسوله (ص) بعد التلیا و التی. و بعد ما منی بهم الرجال. و ذؤبان العرب، و مردة اهل الکتاب. 22. کلما حشوا نارا للحرب اطفاها. او نجم قرن الضلال و فغرت فاعرة من المشرکین قذف باخیه فی لهواتها. فلا ینکفی حتی یط صامخها باخمصه. و یخمد لهیها بحده. مکدودا فی ذات الله. قریبا من رسول الله. سیدا فی اولیاء الله. و انتم فی بلهنية وادعون آمنون. 23. حتی اذ اختار الله لنبیه دار انبیائه، ظهرت خلّة النفاق. و سمل جلباب الدین. و نطق کاظم الغاویین. و نبغ حامل الاقلین. و هدر فقیق المبطلین. فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان راسه من مغزره، صارخا بکم. فوجدکم لدعائه مستجیبین. و للفرقة فیه ملاحظین. فاستهضکم فوجدکم خفافا. و اجمشکم فالکامع غضابا. فوسستم غیر ابلکم و اوردموها غیر شریکم. هذا و العهد قریب. و الکلم رحیب. و الجرح لما یندمل. 24. زعمت خوف الفتنة «الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین» -توبه: 49-فیهت منکم، و انی بکم، و انی تؤفکون. و هذا کتاب الله بین اظهركم. زواجره بینة. و شواهد لائحة. و اوامره واضحة. ارغبة عنه تریدون. ام بغیره تحکمون؟ ینس للظالمین بدلا. «و من یتبغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین». آل عمران: 85. 25. ثم لم تریثوا الارث ان تسکن نغرتها، تشربون حسوا، و تسرون فی ارتقاء. و نصبر منکم علی مثل حر المهدی. و انتم الان تزعمون ان لا ارث لنا. افحکم الجاهلیة تبغون، «و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون» (المائدة: 50) و بها معشر المهاجرین. ا ابتز ارث ابی؟ یا بن ابی حنيفة! افی الکتاب ان ترث اباک و لا ارث ابی؟ لقد جنت شیئا فریا. 26. خلافت و فدک. 27. فدونها مخطومة مرحولة. تلقاک یوم حشرک. فنعیم الحکم. الله. و الزعیم محمد. و الموعد القیامة. و عند الساعة یخسر المبطلون. و «لکل نبا مستقر و سوف تعلمون» (انعام: 67) ثم انحرفت الی قبر النبی (ص) و هی تقول: قد کان بدک انباء و هنبئة لو کنت شاهدھا لم تکتثر الخطب انا فقدناک فقد الارض و ابلها و اختل قومک فاشهدهم و لا تغب 28. معشر البقیة. و اعضاء الملة. و حصون الاسلام. ما هذه الغمیزة فی حق؟ و السنة عن ظلامتی. اما قال رسول الله (ص) المرء یحفظ فی ولده؟ سرعان ما اجدبتم فاكدبتم. و عجلان ذا اهالة. تقولون مات رسول الله (ص). فخطب جلیل. استوسع وهیه. و استنهنز فتقه. و فقد راتقه. و اظلمت الارض لغیبتھ. و اکتاتب خیرة الله لمصیبتھ. و خضعت الجبال. و اكدت الامال. و اضعی الحریم. و اذیلت الحرمة عند مماته. و تلك نازلة علینا. بها کتاب الله فی افنیتمک فی ممساکم و مصبحکم یهتف بها فی اسماعکم. و قبله حلت بانبیاء الله عز و جل و رسله. 29. در بعض فرهنگهای عربی و کتاب‌های جز فرهنگ نامه‌ها نوشته‌اند قبیله نام زنی است که انصار از نژاد او هستند. ابو الفرج اصفهانی آنجا که نسب اوس و خزرج را آورده نویسد: مادر آنان قبیله دختر جفنة بن عتبه بن عمرو است. و قضاعه گویند او قبیله دختر کاهل بن عذره بن سعد بوده است. (اغانی ج 3 ص 40) لیکن باید توجه داشت که: قبیله واژه‌ای است جنوبی یعنی واژه‌ای بوده است در زبان مردم عربستان خوشبخت (یمین). مردم یثرب (مدینه) از مهاجرانی هستند که پس از ویرانی سد مارب و یا به سبب دیگر در این شهر (یثرب) سکونت کردند. در دوره دوم حکومت سبائیانی بر جنوب، پادشاهان این منطقه مشاوران سیاسی داشتند که از میان اشراف انتخاب می‌شدند و آنانرا «قیل» می‌گفتند بر این قبیله مرادف بزرگان، اعیان، و مانند اینها است. 30. «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزى الله الشاکرین. (آل عمران: 144) ایها بنی قبیله. اهضم تراث ابیه. (هأه برای سکت است) و انتم بمرای و مسمع تلبسکم الدعوة و تمثلکم الحیرة و فیکم العدد و العدة. و لکم الدار. و عندکم الجنن. 31. و انتم الان نخبة الله التي انتخبت لدينه. و انصار رسوله و اهل الاسلام. و الخیرة التي اختیرت لنا اهل البیت. فبادیتم العرب. و ناهضتم الامم. و کافحتم البهم. لا نبیح نامرکم و تامرون. حتی دارت لکم بنارحی الاسلام. و در حلب الانام. و خضعت نغرة الشکر. و لا باخت نیران الحرب. و هذات دعوة الهرج. و استوسق نظام الدین. فانی حرتم بعد البیان. و تکصتم بعد الاقدام. و اسرتم بعد الاعلان. 32. لقوم نکثوا ایمانهم «اتخسونهم. فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین» (توبه: 13) الا قد اری ان اخلدتم الی الخفض. و رکنتم الی الدعة. فجعتم عن الدین. و مجعتم الذی و عیتم و دسعتم الذی سوغتم. «اتنکفروا انتمومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید». (آیه 8 سوره ابراهیم). 33. سعدی. 34. الا و قد قلت الذی قلته علی معرفة منی بالخذلان الذی خامر صدورکم. و استشعرته قلوبکم. و لکن قلته فیضة النفس. و نفثة الغیظ. و بثة الصدر. و معذرة الحجة. فدونکموها. فاحتقبوها مدبرة الظهر. ناکبة الحق. باقیة العار. موسومة بشار الابد. موصولة بنار الله الموقدة. التي تطلع علی الافئدة. فبعین الله ما تغفلون «و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون» (الشعراء: 227) و انا ابنة نذیر لکم بین یدی عذاب الله. فاعملوا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون. 35. و کسی که بگذشته خود باز گردد زبانی بخدا نمی‌رساند (آل عمران: 144) 36. بلاغات النساء. 37. قسمتی از این پاسخ مسجع است بدین جهت در ترجمه هم سجع رعایت شده است. 38. یرثنی و یرث من آل یعقوب-مریم: 7. 39. و ورث سلیمان داود-النحل: 17. 40. بلاغات النساء. چاپ بیروت ص 31-32. 41. شرح نهج البلاغة ص

214. 42. زن روسپی که در عصر جاهلیت بوده است. 43. شرح نهج البلاغه ج 16 ص 214-215. 44. و نگاه کنيد به فاطمة الزهراء-عباس عقاد ص 57. 45. پس از پنجاه سال ص 31 چاپ دوم. 46. يا بن ابی طالب اشتملت شملة الجنين. و قعدت حجرة الظنين. نقضت قادمة الاجدل. فحاتك ريش الاعزل. هذا ابن ابی قحافة يبتزني نحلة ابی. و بليغة ابني. لقد اجهر في خصامي. و الفيته الدفي كلامی. حتى حبسني قتيلة نصرها. و المهاجرة وصلها. و غضت الجماعة دوني طرفها فلا دافع و لا مانع خرجت كاظمة. وعدت راغمة. اضرعت حدك يوم اضرعت حدك. افترست الذئاب و استرشت التراب. ما كففت قائلا و لا اغنيت باطلا و لا خيار لی. 47. ليتني مت قبل هنيئتي و دون ذلتي. عذيري الله منك عاديا و منك حاميا. و يلاي في كل شارق. و يلاي مات العمد. و وهنت العضد. و شكواي الى ابی و عدواي الى ربی. اللهم انت اشد قوة. فاجابها امير المؤمنين: لا ويل لك. بل الويل لشانك. نهني عن وجدك يابنة الصفوة. و بقية النبوة. فما ونيت عن ديني و لا اخطات مقدوري فان كنت تريدین البليغة فرزقك مضمون. و كفيلك مامول و ما اعد لك خير مما قطع عنك. فاحتسبي الله! فقالت حسبي الله و نعم الوكيل. 48. ج 2 ص 208. 49. ج 43 ص 148. كتاب: زندگانی فاطمه زهرا(س)

نویسنده: سید جعفر شهیدی